

هنوز ماشین ندارم



رضا عطاران، بازیگر و کارگردان خوش‌قریحه تلویزیون و سینما با نخستین فیلم سینمایی خود با عنوان «خوابم می‌آد» به تجربه جالبی در زمینه کمدی دست زده است.

گفت‌وگو با کارگردان فیلم خوابم می‌آد
هنوز ماشین ندارم

جام جم آنلاین: رضا عطاران، بازیگر و کارگردان خوش‌قریحه تلویزیون و سینما با نخستین فیلم سینمایی خود با عنوان «خوابم می‌آد»؛ به تجربه جالبی در زمینه کمدی دست زده است. شخصیت‌ها و ارتباط آنها با یکدیگر در این فیلم از جذابیت‌های این نوع کمدی محسوب می‌شود و او به عنوان بازیگر - کارگردان شروع امیدوارکننده‌ای داشته است.

او می‌گوید فیلم «خوابم می‌آد»؛ یک تجربه اولیه بود که در آن تجربیات دیگری رقم خورد.

عطاران که معتقد است سینما یعنی اجرا، می‌گوید: برای من یک چیزی در قصه خیلی مهم بود. این که یک انسان در شرایط اجتماعی سالم مانده. این که سالم بودن خیلی سخت است.

مشروح این گفت‌وگو را در زیر می‌خوانید.

تاکنون در حیطه طنز و کمدی در تلویزیون چند کار شاخص از شما دیده‌ایم. حالا هم در «خوابم می‌آد»؛ کارگردانی سینما را با یک فیلم کمدی شروع کرده‌اید. این رویکرد عامدانه بوده؟ و آیا به این خاطر است که در تجربیات قبلی حساب خود را پس دادید و دیگر نخواسته‌اید در کار اول سینمایی ریسک کنید و وارد حیطه‌های دیگر بشوید؟

من به خیلی از آن چیزهایی که شما گفتید، فکر نکردم. معمولاً اگر سوزهای، فکری و متنی، انگیزه برای کارکردن به من بدهد، آن کار را انجام می‌دهم. حالا چنین شرایطی برای ساخت این فیلم سینمایی برایم به وجود آمد. احساس کردم در این فیلم به صورتی می‌توانم مانور بدهم که هم شبیه به کارهایی که در تلویزیون انجام دادم، باشد و هم نباشد. البته از نظر من این نکته خیلی خوب بود.

چطور؟

یعنی هم می‌شد ویژگی‌هایی که در کارهای تلویزیونی از من دیده شده در این کار دیده بشود و هم نشود. یعنی از همان‌ها برای جلب تماشاگر استفاده یا سوءاستفاده کنم و در عین حال تجربیات جدیدی به آنها اضافه کنم. حالا دیگر می‌دانم در چه بخشی بهتر می‌توانم قصه را پرورش بدهم و چه نوع کاری بیشتر توجه مخاطب را جلب می‌کند. درواقع محک خوبی برای خودم بود. فهمیدم باید سعی کنم کارهایی را که در تلویزیون کرده‌ام، تکرار نکنم و حرف‌هایم را با فرم تازه و قابل توجه بیان کنم. با این نگاه تا امروز معدل کارم خوب بوده است. یعنی جواب‌های خوبی از منتقدان و مردم گرفتم و فعلاً از کارم راضی هستم.

حتماً می‌دانید فیلم‌های کمدی خوش‌ساخت بعد از انقلاب چندان زیاد نیستند، از نمونه‌های خوبش می‌توانم به اجاره‌نشین‌ها، آدم‌برفی، لیلی با من است، خواب سفید، سن‌پترزبورگ و چند فیلم دیگر اشاره کنم که با فاصله ساخته شدند. در این فیلم‌ها نقش بازیگر خیلی مهم بوده است. چون می‌دانید که سینما هنر اجراست، مخصوصاً در کار کمدی. حالا در این کار که شما هم بازیگر و هم کارگردان بودید، فاصله کارگردان و بازیگر خیلی کم شده و همین موضوع باعث نزدیکی تماشاگر به فیلم شده است. نظرتان در این مورد چیست؟

این نتیجه کارهایی بود که قبلاً انجام دادم. یکی از چیزهایی که همیشه برایم مهم بوده و در نتیجه در این فیلم هم اتفاق افتاد، نزدیک شدن به بازیگری است که البته خیلی از کارگردان‌ها این کار را نمی‌کنند. یعنی سد محکمی میان کارگردان و بازیگر وجود دارد که به این خاطر، ارتباط حسی و جزئی و دقیق میان متن و سایر عوامل مثل بازیگر و لباس و صحنه اتفاق نمی‌افتد و در نهایت چنین حسی میان بیننده و فیلم هم به وجود نمی‌آید. این از تجربه‌های کارهای قبلی‌ام است که متوجه شدم چیزی که دیده می‌شود مهم است.

هیچ‌کس کار ندارد که بازیگر امروز سر صحنه دیر می‌آید یا زود یا بر اثر تصادف سه روز موقع کار پایش توی گچ بوده یا خیلی خوب نمی‌تواند با کارگردانش ارتباط برقرار کند.

هیچ بیننده‌ای به این مسائل کار ندارد. او فقط کار را می‌بیند و بعد درباره خوب و بد بودنش نظر می‌دهد. البته سلیقه هم دخیل است. مثلا ممکن است کار من مطابق سلیقه بعضی‌ها نباشد. برخی‌ها هم خوش‌شان بیاید.

من به موردی که شما اشاره کردید، حتی قبل از کارهای تلویزیونی‌ام و در مجموعه #171;ساعت خوش‌& raquo; رسیده بودم. یعنی دوره‌ای که کارهای نمایشی می‌کردم، به این نتیجه رسیدم که آن چیزی که دیده می‌شود مهم‌تر است. حالا در خوابم می‌آد، این یک تجربه اولیه بود و در همین کار تجربیات دیگری هم اتفاق افتاد که خیلی بیشتر به من کمک کرد.

اصلا سینما یعنی اجرا. نکته‌ای را آقای بیضایی به آن معتقدند که من از آقای داوودنژاد شنیدم. ایشان نقل قول کردند که اجرا مهم‌ترین رکن سینماست. مثلا نشستی که من و شما داریم. اگر اجرای خوبی از آن بشود، امکان ندارد کسی آن را نبیند، با این که قصه از پیش نوشته شده‌ای ندارد و اگر بیننده درون شما و من را از طریق اجرا بفهمد، امکان ندارد برایش جذابیت نداشته باشد، هر چند که قصه و متن نوشته نشده باشد. چون اجرای خوب، آدم را نگه می‌دارد. وقتی احساس شود که در آن اجرا زندگی جاری است، همه آن را می‌بینند.

البته امیدوارم منظورتان از جاری شدن زندگی در اجرا به معنای شلختگی و بی‌هدف بازی کردن بازبگر نباشد. چون معمولا رسم شده که وقتی از کسی که درست بازی نمی‌کند، می‌پرسیم خب چرا این جور بازی کردید، پاسخ می‌دهد دارم زندگی می‌کنم! یا زندگی کردن واقعی را بازی می‌کنم! متاسفانه گاهی اوقات در این تفسیر، اصل هنر نمایش و دراماتیزه شدن متن نادیده گرفته می‌شود.

البته باید بگویم بازبگری من دارد به این نقطه نزدیک‌تر می‌شود که اصلا متوجه نمی‌شوید دارم بازی می‌کنم.

به هر حال باید از فیلتر نمایش عبور کند یا نه؟

من متوجه منظورتان شدم. به نکته مهمی اشاره کردید ولی ارتباطی به حرف من پیدا نمی‌کند.

ولی ناخودآگاه چنین برداشتی از صحبت شما می‌شود.

بله. یعنی تجربیاتی که من و شما داشته‌ایم و کارهایی از این نوع دیده‌ایم که به نظر می‌آید در بخشی از کار از این مساله سوءاستفاده می‌شود. یعنی از اجرای رئال، منطقی، درست و بدون اضافات، برداشت اشتباه می‌شود و هیچ فکری هم پشت آن نیست. هیچ‌کس هم حوصله ندارد نقش را پرورش بدهد. بعد هم می‌گویند من دارم خودم را بازی می‌کنم و این هم سبک من است!

چرا مانور دادن روی بازبگر برایتان مهم است؟

من کلا به این ماجرا شهره هستم که انتخاب بازبگر برایم خیلی مهم است. چون متعلق به بخشی است که دیده می‌شود. الان فکر کنید که به جای آقای عبدی، یک پیرزن بازی می‌کرد. حتما یک چیزی توی این فیلم کم می‌شد. پس در انتخاب بازبگر در مرحله پیش‌تولید اتفاق عجیبی افتاده است. به نظرم مهم بوده و اگر این اتفاق نمی‌افتاد، شاید من اصلا کار را شروع نمی‌کردم.

من هم معتقدم که کار خوبی بود. ولی دوست دارم دلیلش را از خود شما بپرسم. با توجه به این که در ابتدا تهیه‌کننده با آن مخالف بود. خب چرا این کار را کردید؟

اصلا قبل از پیش‌تولید، این ماجرا شروع شد. وقتی فکر کردیم چه بازبگری را برای این نقش انتخاب کنیم که هم مناسب و هم شیرین باشد، به هیچ نتیجه‌ای نرسیدیم. به خانم نادره فکر کردم ولی ایشان چند سال پیش فوت شده بودند! ناگهان این اتفاق به ذهنم افتاد که سراغ آقای عبدی بروم.

بعد گفتم این خیلی خوب است. چون این کار در بخش‌های دیگر هم کمک‌حالم می‌شود و می‌تواند به اجرای ایده‌ها کمک کند. یعنی با کمک شیرینی و حلاوت بازی او می‌توانیم یک خانواده خونگرم ایرانی را به تصویر بکشیم که پیش از این کمتر دیده شده است.

منظورتان این است که در نهایت فیلم دچار ممیزی هم نشود؟

بله، همین‌طور است. البته دوستان هم در فیلم خیلی رعایت کردند که قضیه لوٹ نشود و خوشبختانه اتفاق ممیزی برای فیلم نیفتاد. چون سوءاستفاده و زیاده‌گویی در این ماجرا نکردیم و همه چیز در حد تعادل و منطقی پیش رفت و اتفاقا همین عدم سوءاستفاده به

فیلم کمک کرد و جزو بخش‌هایی شد که هیچ جای صحبت و اما و اگر برای نمایش عمومی باقی نگذاشت.

اتفاقا بازی‌های دو نفره اکبر عبدی و ناصر گیتی‌جاه عالی شده است. مخصوصاً صحنه تیراندازی دونفره که جذابیت زیادی ایجاد کرد.

بله، خیلی‌ها چنین اعتقادی داشتند.

نظرتان درباره این نکته چیست که شما در کارهایتان به تابوها نزدیک می‌شوید ولی در نهایت هنجارشکنی نمی‌کنید؟ مثل کاری که در سریال بزنگاه انجام دادید، هرچند مشکلاتی هم برایتان به‌وجود آمد.

با نظرتان موافقم. به نظرم بیشتر این قضیه به صورت مادرزادی - بخصوص از ناحیه مادرا! - در من اتفاق افتاده که سوءاستفاده نکنم.

یعنی اگر ماجرای هست که من نمی‌توانم در قصه عنوانش کنم به همان اندازه که لازم است نشانش می‌دهم. یعنی وقتی دیدم که ماجرا یک مقدار حساس است دیگر زیاد پروارش نمی‌کنم تا اتفاق بدی از نظر بازخورد بیرونی بیفتد.

فقط راهی برایش پیدا می‌کنم که اگر قرار است به کسی کنایه بزند، به شکلی باشد که شیرین جلوه کند و به طرف برنخورد. اتفاقاتی که در مورد بزنگاه افتاد را هم حتما می‌دانید. آن اتفاق داشت مساله‌ساز می‌شد، ولی بالاخره تلویزیون کار را ادامه داد و پخش شد و بعد هم اتفاق خاصی نیفتاد. ولی بالاخره در جزئیات اتفاقاتی می‌افتد که ممکن است در کلیات انعکاس زیادی پیدا نکند. از این مشکلات وجود دارد و معمولاً در فیلمی که ساخته می‌شود هر چقدر هم که رعایت کنید باز هم به شخص یا گروهی برمی‌خورد.

این که ما به خاطر کوچه اقا قیلا کلانتری رفتیم یا به خاطر استفاده از یک اسم مواخذه شدیم و موارد دیگری از این دست در حالی که سوءتفاهمی پیش نبود.

حالا چطور شد یاد آقای گیتی‌جاه افتادید. سال‌ها بود که در سینما خیلی فعال نبودند.

عطاران: یکی از چیزهایی که همیشه برایم مهم بوده و در نتیجه در این فیلم هم اتفاق افتاد، نزدیک شدن به بازیگر است که البته خیلی از کارگردان‌ها این کار را نمی‌کنند. یعنی سد محکمی میان کارگردان و بازیگر وجود دارد من یک‌سری بازیگر دارم که اسامی‌شان را در جایی یادداشت کرده‌ام. خیلی دوستشان دارم و فکر می‌کنم هنوز از آنها خوب استفاده نشده است. غیر از آقای گیتی‌جاه، پنجاه - شصت نفر هستند که اسامی‌شان را نوشته‌ام تا هر جا که لازم باشد از آنها استفاده کنم. فکر می‌کنم اینها تا حالا در شرایطی قرار نگرفته‌اند که انرژی نهایی‌شان را برای کاری بگذارند و بتوانند بیشترین اثر را روی کار بگذارند. فکر می‌کنم از این تعداد بازیگران زیاد هستند و آقای گیتی‌جاه جزو دوستانی بود که من همیشه خاطرمد بودم و دوست داشتم از ایشان استفاده کنم و بهترین جایی که فکر می‌کردم بشود از ایشان استفاده کرد نقش پدر خانواده بود و بقیه هم نظرشان همین بود. نقش پدر خانواده برایشان مناسب بود. خوب نقش را ایفا کردند و کاملاً واقعی و درست بود.

چرا در تمام کارهایتان به قشر غیرمرغه و پایین جامعه می‌پردازید؟

من آن چیزی را که دیدم و می‌بینم به تصویر می‌کشم. چون بیشتر درکشان می‌کنم و می‌توانم بیشتر با آنها کار کنم. با جزئیات زندگی آنها آشناتر هستم. من کمک‌هایی که به طراح صحنه یا نویسنده داستان در این فیلم کردم به خاطر آشنایی با این نوع سبک زندگی است. نمی‌دانم می‌دانید یا نه که من هنوز ماشین ندارم.

اصلاً خانه پدرم هنوز خانه قدیمی در مشهد است. در خانه ما هنوز مرغ و خروس وجود دارد. پدرم عوضش هم نمی‌کند. با این شرایط ساخته و همچنان می‌سازد.

راستی یک سوال! بعضی نماها دلیل وجودشان مبهم است. مثلاً درآوردن چشم عکس هنرپیشه توسط مادر، بعد از این که پدر الگوهایش را فروخت چه لزومی داشت وجود داشته باشد؟

واقعیت این است که اگر به فیلم درست نگاه کنید خواهید دید که خیلی قصه مهم نیست. بیشتر، روابط و شخصیت‌پردازی‌ها پیش‌برنده است. اگر روابط درست دربیاید ماجرا کشش خواهد داشت.

این هم بخشی از روابط و شخصیت‌پردازی‌های این خانواده بود. اینها همیشه دچار کشمکش هستند. خب من هم انتخابم این بود که در این قصه این ارتباط وجود داشته باشد. یعنی از طریق این شخصیت پدر و مادر بیشتر نمایان می‌شد.

حالا این ماجرا در فیلمنامه اولیه بود؟

نه. اصلا به طور کلی ماجراهای مربوط به دستشویی و اتفاقات مربوط به آن در بازنویسی نهایی توسط خودم بعدا وارد شد.

چرا داستان این جور تمام شد؟

منظورتان مردن رضاست؟

بله!

برای من یک چیزی در قصه خیلی مهم بود. این که یک انسان در شرایط اجتماعی سالم مانده. این که سالم بودن خیلی سخت است. مثل رضا که در ارتباطات در زندگی خیلی ساده لوح و آنقدر پاک است که حتی برای این که طرف را راضی کند میگوید من پول را از مغازه دزدیده‌ام. در واقع او هیچ دزدی نمی‌کند. آدم‌ربایی را هم آن یکی انجام می‌دهد. یک چنین آدم درستی با این عملکرد باید توی این قصه بمیرد. او نمی‌تواند دیگر در این جامعه زندگی کند.

وقتی شخصیت اول فیلم نسبت به واقعیت بیرونی‌اش آنقدر منفعل است و دنباله‌رو دیگران و حوادث است آن وقت دچار یک نوع خوش‌بینی افراطی نشده که چندان قابل باور نیست؟

شاید، ولی خودش از تدریس و زندگی که دارد راضی است. تنها عشق برایش اتفاق نیفتاده بود که توی این قصه برایش اتفاق می‌افتد. همین مساله دردسرها و ارتباطش را با جامعه زیاد می‌کند. در اصل پیش از این عشقش همان اتاقش بود که من هم خیلی دوست داشتم. آن توری و پنجره و آفتاب که روی صورتش می‌خورد. هر روز صبح با این آرامش بیدار می‌شود، بعد زنی هم بالای سرش نیست که اینها همه شرایط خیلی خوبی هستند (می‌خندد). بنابراین به نظر من زندگی خیلی خوبی دارد و از زمانی که عاشق می‌شود، تازه این دردسرهاش شروع می‌شود.

بعد به شکل ناجورش با جامعه درمی‌افتد. این اتفاق‌ها به همین شکل جلو می‌رود و بعد در نهایت مرگ به او کمک می‌کند تا همه مشکلاتش تمام شود.

خب این پایان با آن نوع شروع در تضاد است.

البته مرگ پایانی در قصه اولیه نبود و ایده خودم بود. در این مورد خیلی فکر کردم و به نظرم پایان درستی است.

شما واقع‌گرایانه به قضیه نگاه کرده‌اید. آیا این آدم آنقدر ساده الان در جامعه شهری کنونی وجود دارد؟

بله، من خودم شدیدتر از اینها را دیده‌ام. در حدی که آدم فکر می‌کند مشکل عقلی دارند. مگر اینقدر ساده وجود دارد؟ بعد می‌بینید که واقعا این طوری هستند.

چرا این نوع آدم‌ها برای شما مهمند؟

برای این که با خودم فکر می‌کنم چقدر حیف است که همه آدم‌ها این طوری نیستند.

چرا اسم فیلم را گذاشتید خوابم می‌آید؟ چون اسم فیلم با شخصیت رضا جور در نمی‌آید.

چون گفتند عوض شود. اسم اصلی‌اش «رضا هرگز نمی‌خوابد« بود و قبل از آن هم چیز دیگری بود. دو سه روز مانده به برپایی جشنواره فیلم فجر گفتند اسم را عوض کنید. ما هم با عجله عوض کردیم.

ولی اسم رضا هرگز نمی‌خوابد را خیلی دوست داشتم که نفهمیدیم چرا گفتند اسم را عوض کنیم. درست می‌گویید این اسم خوابم می‌آید عکس شخصیت رضا را نشان می‌دهد.

البته با همان پلان اول فیلم که دوربین چرخش 45 درجه دارد و از زاویه بالا رضا را که روی تخت خوابیده نمایش می‌دهد. در واقع

فرجام او را نشان دادید که بالاخره خواهد مرد.

کاملا درست می‌گویید. چون می‌خواستیم در آخر از آن پلان استفاده کنیم.

تا حالا کسی به شما گفته که در نقش‌های جدی مثل فیلم [171#'صندلی خالی](#); ساخته سامان استرکی خیلی جدی هستید و تماشاگر از شما فاصله می‌گیرد؟

نه، کسی نگفته است، ولی جدی می‌گویید؟ یعنی خیلی سنگین و ناراحت‌کننده می‌شوم؟ به این فکر نکرده بودم.

بعضی‌ها می‌گویند در این فیلم مثل وودی آلن ایفای نقش کرده‌اید. نظرتان درباره او چیست؟

خیلی دوستش دارم. حتی شنیدم برخی گفتند که جاهایی از فیلم شبیه [171#'پول رو بردار و فرار کن](#); و فیلم [171#'آنی هال](#); وودی آلن است که اولی را دیدم. ولی فیلم دومی را تا الان ندیده‌ام.

دوست دارید باز هم در تلویزیون کار کنید؟

چراکه نه. حتما. ولی کی و چطور را نمی‌دانم.

بیگانه آشنا

شاید کمتر کسی باور کند رضا عطاران بازیگر 43 ساله سینما و تلویزیون، [171#'بیگانه](#); آلبر کامو را دوست داشته باشد.

این را نوشتم که باور کنید یک بازیگر تمام‌عیار کم‌دی همچون عطاران در عین حال که توانایی جذب مخاطب عام را دارد، می‌تواند به دنیای سیاه و تلخ برخی نویسندگان علاقه داشته باشد.

هر چند خیلی‌ها او را بازیگر خوش‌خلقی همچون نقش‌هایش نمی‌دانند، ولی در واقع یکی از مردم‌دارترین بازیگران شناخته‌شده محسوب می‌شود که از متن جامعه آمده است.

عطاران که این روزها با انبوهی از پیشنهادهای بازیگری و شاید کارگردانی روبه‌روست، کارش را با اجرای تئاتر در مشهد شروع کرده است.

بازیگر سینما که نه مثل برخی سوپرستارها بینی عمل کرده و نه چشم‌های رنگی دارد و نه کسی در سینما معرفی‌اش کرده، پس از سال‌ها فعالیت در تلویزیون و مدتی هم بیکاری اجباری، حالا نخستین فیلم سینمایی‌اش را با عنوان [171#'خوابم می‌آد](#); روی پرده سینماهای کشور دارد.

چه بپذیریم و چه نپذیریم، عطاران لب‌خند روی لب مردم می‌آورد، مردم دوستش دارند و راحتی که با او حس می‌کنند، شاید با فامیل نزدیکشان نداشته باشند.

این حسن همجواری از فضایی کارهای او می‌آید، او از جنس خود مردم است، آن هم دقیقا از سال 73 وقتی با مجموعه ساعت خوش در تلویزیون ظاهر شد.

او یکی از خونگرم‌ترین بازیگران این مجموعه محسوب می‌شد، به حدی که همین محبوبیت باعث دردسرهایی هم برایش شد.

سیب خنده، مجید دل‌بندم، دنیای شیرین، ستاره‌ها و کوچه اقا قیا حضور او را تلویزیون تثبیت کرد و مخاطب علاوه بر چهره طنز ساعت خوشی از او یک کارگردانی طنز را هم دید.

بعدها کارش را با سریال‌های مناسبی پی گرفت و هر سال بالاخره سریالی از او از تلویزیون پخش می‌شد. این بازیگر که کم‌کم عنوان کارگردان را هم یدک می‌کشید، کمتر سری به سینما می‌زد تا این‌که حضور همزمانش در فیلم‌های هوو و تیغ زن، رضا عطاران را به سینما معرفی کرد و او به مرزی رسید که حتی نقش‌های کوتاه، ولی تاثیرگذار را هم بازی کرد.

اگر چه نمی‌توان انتخاب‌های عطاران را در عرصه سینما هوشمندانه و بی‌نقص دانست، ولی این بازیگر همیشه و در همه حال از عهده بازی نقش‌هایش بر آمده و براستی آنها را با ویژگی‌های بازی‌اش همسو کرده است.

حالا بعد از بازی در 23 فیلم سینمایی، عطاران سراغ کارگردانی سینما رفته و اتفاقاً هم دوباره سراغ کمدی را گرفته است؛ فیلمی که در جشنواره فیلم فجر به خاطر برخی شوخی‌هایش مورد انتقاد قرار گرفت، به حدی که عطاران در پاسخ آنها گفت حاضر است هر کاری که مخاطب را می‌خنداند، انجام دهد.

این فیلم که 3 روز ابتدایی اکرانش 135 میلیون تومان فروش کرده، علاوه بر بازی عطاران، نقطه قوتی چون بازی اکبر عبدی و ناصر گیتی‌جاه دارد.

این دو بازیگر که نقش مادر و پدر رضا را بازی می‌کنند، با توجه به پشت سر گذاشتن برخی محدودیت‌ها، توانسته‌اند یکی از جذاب‌ترین زوج‌های سینما را به تصویر بکشند.

هر چند اکبر عبدی پیش از این هم در نقش يك زن بازی کرده است، ولی هرگز تا این حد خاص و ماندنی نبوده است.

هر چند او علاقه‌ای به مصاحبه درباره فیلم «خوابم می‌آد« ندارد و ترجیح می‌دهد در این باره صحبتی نکند، ولی به واسطه جسارت و خلاقیت رضا عطاران بار دیگر بازی‌اش دیده شد.

رضا عطاران که بیگانه کامو را تاثیرگذارترین کتاب زندگی‌اش می‌داند، حتی وقتی در نقش مردی ساده لوح و شلخته بازی می‌کند، این کتاب را در آغوش می‌گیرد. بازیگری که بیگانه می‌خواند، ولی برای هیچ کدام از مخاطبان فیلم‌هایش بیگانه نیست.

فرانک آرتا - جام جم